



دکتر مجید دهقان

دکتر مجید دهقان، عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق دفتر مطالعات و تحقیقات زنان درباره کاستی‌های الگوبرداری از سیره ائمه (ع) می‌گوید

فرهنگ فاطمی را به زبان امروز برای جوانان باز گو کنیم

■ **زینب شکوهی طریقی**

وقتی از فاطمه زهر(ا) سخن می‌گوییم دست و دلمان می‌لرزد نکند نتوانیم انطور که باید و شاید حق

مطلب را برای آن بانوی بزرگوار ادا کنیم؛ حقی که شاید در این سال‌ها انطور که باید از سوی مسئولان فرهنگی جامعه برای بهتر شناختن این بانوی بزرگوار به دختران و زنان انجام نشده است. همین موضوع نوشتن درباره صدیقه کبری فاطمه زهر(ا) را بر ایمان سخت و سنگین می‌کند؛ دختری که عشق پدر بود و امید همسر، دختری که پیغمبر (ص) در مقابل چشمان نزدیکان و یارانش آنچنان احترامی به وجود مقدسش می‌گذاشت که برای هیچ فردی چنین جایگاهی قائل نبود، به خاطر همین است که پیامبر (ص) درباره وجود بانوی دو عالم می‌فرماید: «با ببیند فاطمه من بوی بهشت را احساس می‌کنم.» بانویی که برکت آسمان و زمین است. درباره بانویی بزرگوار حرف می‌زنیم که بعد از رحلت مادر، پشتیبان و حامی‌اش بوده. پدر بزرگوارش بود تا جایی که در سن پنج سالگی پیامبر (ص) به ایشان لقب «ام ایبه‌ها» دادند. این همه نشان از فضیلت فراوان ایشان از همان دوران کودکی دارد؛ دختری که پیامبر اسلام هر زمان که به مأموریت می‌رفتند فاطمه زهر(ا) آخرین نفری بودند که با او وداع می‌کردند و جزو اولین نفراتی بودند که پیامبر(ص) بعد از برگشتن از مأموریت ایشان را می‌دیدند.

دختری با این همه کمالات به جان پدر وصل بود و پدر هم آرامش روح و جسم دختر بود تا جایی‌که بعد از رحلت حضرت محمد(ص)، فاطمه زهر(ا) نتوانستند دوری پدر بزرگوارشان را تحمل کنند و آنچنان روح‌شان بی‌تاب رفتن پدر شد که اندک زمانی کوتاه بعد از فوت پدر از دنیا رفتند. این همه بزرگی، عشق و فضیلت در یک زن نهفته است و جوانان ما به ویژه زنان و دختران کمتر از شخصیت و اعتقادات معرفتی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی این بانویاخی‌برند.

ما همیشه از دختران و زنان جامعه خواستیم که از شخصیت بانوی بزرگوار صدیقه کبری فاطمه زهر(ا) الگوبرداری کنند اما یا به خوبی آمده‌ایم شخصیت این بزرگوار را برای دختران مان باز گو کنیم؟ صد‌ها دهه‌های فاطمی‌به‌رگزار کرده و مداحان مختلف را دعوت می‌کنیم تا برای‌مان مرثیه‌سرایی کنند اما چقدر نشستیم‌ایم و کتاب‌های علمی و معرفتی امامان و اهل بیت(ع) را مطالعه کرده‌ایم. این موضوع تنها به شناخت حضرت فاطمه(س) مربوط نمی‌شود. این کوتاهی درباره همه امامان ما انجام گرفته است.

به عنوان نمونه همه ما از قیام عاشورا و حوادث ناگواری که برای امام حسین(ع) پیش آمده اطلاع داریم اما کمتر می‌دانیم که این بزرگوار مقام علمی بالایی داشتند و درباره سخنان و نقش ایشان برای مخالفت با خلافت معاویه هیچ نمی‌دانیم. این خلاّمتوجه چه کسی است که امروز ما نتوانستیم، به خوبی این همه الگوی متعالی را سرلوحه کار خود قرار دهیم.

■ **نتوانسته‌ایم حق مطلب را ادا کنیم**

وقتی ایام فاطمی می‌آید همه کارشناسان فرهنگی و مذهبی در صداوسیما حاضر می‌شوند و به بانوان جامعه

تاکید می‌کنند که حضرت فاطمه(س) را الگوی خود قرار دهند. اما آنها هیچ گاه راه رسیدن به معرفت این بانوی

بزرگوار را تشریح نمی‌کنند.

یک بار گفتند که این زن یا دختر با اطلاعات کمی که در اختیار دارد چگونه از بانوی بزرگ آسمان و زمین الگوبرداری کند یا راه‌های رسیدن به آن همه کمال و معرفت در جامعه بین زنان را نهادینه کند. این ضعف تنها از سوی مسئولان فرهنگی نیست، متأسفانه به اعتقاد بسیاری از کارشناسان مذهبی در این باره علمای دینی هم نتوانستند مباحث مربوط به زندگی، اعتقادات و مباحث عرفانی و معنوی ائمه را در جامعه به خوبی برای همگان تبیین کنند، به زبانی که همه افراد جامعه بفهمند و برای همگان جذاب باشد.

متأسفانه بسیاری از کتب دینی که در کشور نوشته شده، برای اهل علم است و دختر و پسرتری که می‌خواهند از احادیث با روایت‌ها استفاده کنند یا خواندن آن کتاب‌ها

دچار سردرگمی می‌شوند.

مجید دهقان کارشناس ارشد رشته فلسفه کلام و عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، محقق و پژوهشگر در گفت‌وگو با ما این موضوع

را تأیید می‌کند و معتقد است نویسندگان کتاب‌های بسیاری در زمینه شناخت ائمه نوشته‌اند اما متأسفانه در کتاب‌ها مخاطب عام را در نظر نگرفته‌اند. بیشتر کتاب‌ها جنبه خشک علمی دارد، در حالی که ما باید علاقه همه

افراد را در نظر بگیریم، البته کارهایی در این زمینه شده است اما این کارها اصلاً کافی نیست چرا که هنوز ذائقه جوان‌آموزی را نشناخته‌ایم.

کارهای فرهنگی برای شناخت ائمه در سطح جامعه بسیار محدود است ما هنوز نتوانسته‌ایم در این باره حق مطلب را ادا کنیم. اگر بانوان بخواهند در سطح عموم یک کتاب درباره حضرت فاطمه پیدا کنند، کار برایشان بسیار سخت است. همچنین درباره کارهای انجام گرفته هم اطلاع‌رسانی صحیح نکرده‌ایم از همین رو بانوان ما

اطلاعات اندکی درباره ائمه دار ند.

بنابر این اهل فن و علمای کشور که به حدیث و تاریخ اشراف دارند نباید مطابق ذائقه جوانان و با درک درست از ارزش‌های حضرت فاطمه(س) کتاب بنویسند و در شمارگان وسیع منتشر کنند.

■ **دستمان در منابع بسته است**

یکی از عواملی که موجب شده کتب تاریخی شیعیان کمتر باشد در اقلیت قسار گرفتن شیعیان در دوران حاکمان و شاهان مختلف بود. شیعیان همیشه در اقلیت بودند. بسیاری از حکام که وارد سرزمین ما می‌شدند از این موضوع سوء استفاده کردند و بسیاری از کتب مذهبی شیعه را به آتش کشیدند.

به اعتقاد مورخان به رغم به آتش کشیدن کتابخانه شیخ طوسی در بغداد به دست قوم سلجوقیان که با حمایت علمای علمه انجام گرفت و موجب شد تا بسیاری از منابع غنی شیعه در آن کتابخانه از بین رود و همچنین به آتش کشیدن کتابخانه‌ای در ری از سوی سلطان محمود

غزنوی و از بین رفتن بسیاری از کتاب‌های شیعه با این حال مورخان به خوبی توانستند اندک منابع تاریخی موجود را حفظ کنند و در اختیار نسل جوان قرار دهند.



سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۹

“

با اینکه مورخان و علمای دینی اندک آثار باقی مانده را توانستند به خوبی از هر نوع خطری حفظ کنند و در نتیجه آن ما هم اکنون می‌بینیم سخنان حضرت فاطمه(س) و دیگر امامان و معصومان بزرگوارمان در عرصه‌های مختلف جمع‌آوری شده اما همین مباحث جمع‌آوری شده هم از سوی افراد خاص پیگیری می‌شود و مردم بیشتر دوست دارند که مباحث قابل فهم را دنبال کنند و کمتر جوانی علاقه‌مند به پیگیری موارد علمی و فلسفی اهل بیت(ع) است

افراد سیرده شده که به هیچ عنوان از مباحث دینی اطلاع کاملی ندارند.

همین سیستم آموزش و پرورش است که کودک ما را اهل دین یا علاقه‌مند به مباحث دینی بار می‌آورد، اگر از همین نقطه کوتاهی کنیم دیگر امیدی به فردای آن کودک نیست.
درس عربی هم همین گونه است، ما عربی را به این دلیل می‌خوانیم که زبان دین است اما به خاطر پرداخت غلط مسئولان امر، کودکان ما از درس عربی فراری شدند آنقدر که علاقه‌مند زبان انگلیسی هستند و علاقه‌ای به عربی ندارند، طبیعی است که باید در این باره چاره‌اندیشی شود.

جالب‌تر از همه اینکه با همه این نواقصی که به آن اشاره کردم در کنار کوتاهی‌هایی که در بسیاری از امور توسط مسئولان و مجریان شاهد آن هستیم انتظار داریم که نسل جوان و جدید جامعه‌مان در خط مقدم حفظ و بیان تاریخ ائمه و تعلیمات دینی‌مان قرار بگیرد در حالی که حتی به خودمان این زحمت را نمی‌دهیم این سؤال را از خودمان به عنوان یک پدر، یک مادر و یک معلم پرسیم که مگر من چه کار ساخمی انجام داده‌ام که چنین انتظاری از فرزندت یا شاگردم دارم؟

■ **ائمه پیشگامان بیان مفاهیم به زبان ساده بودند**
شده به این نکته فکر کنید که چطور پیامبر(ص)، حضرت علی(ع)، حضرت زهر(ا) و سایر ائمه با وجود آغازی

اطلاعاتی که داشتند همه مفاهیم دینی را برای هر نسلی به آسان‌تر زبان بیان می‌کردند.

مهم‌تر از همه اینکه امروز در هر علمی از روانشناسی گرفته تا جامعه‌شناسی همه دنبال راهی می‌گردند تا مهارت‌های علم خودشان را به نسل نوجوان و جوان تفهیم کنند، چرا؟ پاسخ مشخص است بعد از گذشت این همه

سال تازه‌اندیشمندان امروزی به این نتیجه رسیده‌اند که باید آموخته‌هایشان را به نسل‌های تازه و جدید بیاموزند تا از فهم و انتقال به نسل بعد مطمئن باشند. این در حالی است که من معتقدم ما نتوانسته‌ایم این روش زندگی را از ائمه به خوبی یاد بگیریم و به همین دلیل است که هر نسل نسبت به نسل قبلی اطلاعات کمتری نسبت به زندگی و سیره ائمه (ع) دارد.

اگر امروز دختران ما سبک زندگی مطلوبی ندارند، اگر حجاب در بین نسل جدید دختران جوان کم‌رنگ شده است واگر آمار طلاق ناشی از ناسازگاری در میان زوج‌های جوان هر روز بیشتر از دیروز است به عقیده من ریشه اصلی همه اینها کوتاهی ماست.

ما باید بیذکریم که نتوانسته‌ایم نکات حیاتی و آینده‌ساز زندگی ائمه به ویژه زندگی حضرت زهر(ا) و حضرت معصومه(س) را قابل فهم و امروزی برای نسل جوان معرفی کنیم چون اگر اینطور بود شاهد این همه تضاد و تناقض مشکل ساز در بین نسل جوان نبودیم.

بهرتر است به جای اینکه تنها یک روز یا این بیفتیم که حضرت زهر(ا)س) چطور زندگی کردند و یک شبه تمام شبکه‌های تلویزیون و صفحات نشریات را مملو از نکات زندگی حضرت زهر(ا)س) کنیم یک آموزش مستمر و هر روزه اما کم و قابل درک در در این زمینه ارائه کنیم تا نتیجه بهتری بگیریم.

“

ما همیشه از دختران و زنان جامعه خواستیم که از شخصیت بانوی بزرگوار صدیقه کبری فاطمه زهر(ا)س) الگوبرداری کنند اما یا به خوبی آمده‌ایم شخصیت این بزرگوار را برای دختران مان باز گو کنیم؟ صد‌ها دهه‌های فاطمی‌به‌رگزار کرده و مداحان مختلف را دعوت می‌کنیم تا برای‌مان مرثیه‌سرایی کنند اما چقدر نشستیم‌ایم و کتاب‌های علمی و معرفتی امامان و اهل بیت را مطالعه کرده‌ایم. این کوتاهی درباره همه امامان ما انجام گرفته است

روزمرگی زندگی آنقدر گرفتارمان کرده که همه فکرمان شب کردن صبح و روز کردن شب است. شاید هم زمان را گم کرده‌ایم و این تاریک

و روشن شدن هواست که دستور به بیداری و خوابمان می‌دهد. آنقدر درگیر هستیم که دیگر افسان را نگاه هم نمی‌کنیم، مثل یک ماشین.

روزمرگی زندگی و گرفتاری‌های ریز و درشتش آنچنان احاطه‌مان کرده که اگر تاریکی و روشن شدن هوا دستور به بیداری و خوابمان نمی‌داد، زمان را هم گم می‌کردیم. همه روز را بدو بدو می‌کنیم و شب سر بر بالش گذاشته و تاصحی دیگر و بسدو بدویی دیگر از همه دنیا غافل می‌شویم. این داستان حزن‌انگیز و تکراری زندگی خیلی از ماست؛ مایی که آنقدر گیر و گرفتاری داریم که نه تنها اطرافیان که گاه حتی خودمان را هم فراموش می‌کنیم!

فراموش می‌کنیم آن که هر شب در به رویمان بازمی‌کند و صبح بعد از بدرقه آن را با دعای خیر پشت سرمان می‌بندد، ساعت‌ها را چشم‌انتظار بازگشتمان است. یادمان می‌رود ساعت‌ها را

در تنهایی به نگرانی سپری می‌کند که الان هر کدام از ما کجا هستیم و چه می‌کنیم و حتی چه می‌خوریم. زندگی آنقدر درگیرمان کرده که توجه نمی‌کنیم آنچه می‌خوریم برای

“

مدت‌هاست فرصت یک دل نداشتیم. کنارش دراز می‌کشیم و دست‌زیر چشمانش گویا در خواب هم می‌خندد. انگار می‌داند نگاهش می‌کند اما آسمان که چادر سیاه بر سر می‌کند

گاهی شنیده‌ام از زبانش که می‌گوید سنگ بیابان باشی مادر نباشی. پیش‌ترها موضع عمیسی برای این جمله می‌گرفتم. انگار با چشم‌هایم می‌گفتم که خب نکن اما حالا می‌فهمم که نمی‌تواند. حتی اگر بخواهد هم نمی‌تواند. نه او که حتی خود هم با همه این

بدقلقی‌ها حتماً اگر روزی جای او بنشینم هم فرزندى در آغوش داشته باشم، بخواهم هم نمی‌توانم برایش نکنم. انگار یک نیروی

جای بدنش است غمناکم کند



مضاعف است. یک معجزه که خدا فقط در قلب مادر نهاده؛ معجزه‌ای که نمی‌گذارد با تمام این چروک‌کهای که دست و صورتش را احاطه کرده و دردی که قلبش را می‌فشرد به زانو در آورد و همچنان سرپاست. آنقدر که نیرویش با هر طلوع آفتاب جان تازه‌ای به کالبدمان می‌دمد تا روزی جدید را آغاز کنیم و بتوانیم صبح را شب کنیم.

هیچ نمی‌خواهم. این جمله تکراری است که سال‌ها از او می‌شنوم. سال‌ها که وقتی می‌خواهم تحفه‌ای به مناسبت روزش بگیرم، در جواب سؤال چه می‌خواهی می‌شنوم. کوچک‌تر که بودم فکر می‌کردم چون از خالی بودن جیبم با خبر است این را می‌گوید. بزرگ‌تر که شدم تصور می‌کردم تعارف می‌کند و حرف دلش را نمی‌گوید اما حالا خوب می‌دانم هیچ نمی‌خواهد جز اینکه در کنارش باشیم؛ اینکه همه سال را درگیر روزمرگی‌های زندگی نباشیم و تنها یک روز در کل سال به یادش بیفتیم و بخواهیم با جعبه‌ای کادو بیچ شده مثلاًدینمان را ادا کنیم. حالا خوب می‌فهمم که فقط می‌خواهد برایش بنشینیم و دستش را با عشق در دست بگیریم، بیوسیمش؛ دستانش را که حالا وقتی در دست می‌گیرم لرزان بودنش را خوب می‌فهمم؛ همان لرزشی که هرگز در طول یک سال توجهم را به خودش جلب نکرده و حالا وقتی حسش می‌کنم شرمنده می‌شوم که باز هم سؤال تکراری‌ام را تکرار کنم در دستم آنچه را که می‌خواهد فریاد می‌زند و دیگر نیازی نیست چیزی از خواسته‌اش را به زبان بیاورد. او فقط ما را می‌خواهد. فقط خودمان را نه هیچ جعبه کادوییچ شده‌ای را. ای محبت‌مان را می‌خواهد؛ محبتی که یک سال دروغ می‌شود و یک روز آنچنان قلمبه می‌شود که می‌خواهیم زمین و زمان را به بدوزیم و باز هم این یک روز که می‌رود فروکش می‌کند تا سال دیگر؛ سال دیگری که نمی‌دانیم هست یا باید حسرتش را بخوریم!

خوشبختی یعنی قلب مادرت بتپد!

■ **دنیا حیدری**

اگر سر بر بالش گذاشته و آسوده چشم ببندیم و خود را چند ساعتی هم که شده از خستگی‌های این دنیای پر کار برهانیم.

■ ■ ■

چهره‌اش چروکیده و خسته است اما هنوز معصومیت از آن می‌بارد. مثل یک فرشته چشم بسته و آرام به خواب رفته. سر بر سینه‌اش می‌گذارم، صدایی خفیف دلم را آرام می‌کند. گروب گروپی که نظم خاصی ندارد اما آرامش‌بخش است. نفسی به راحتی می‌کشم و زیر لب پروردگار را شکر می‌کنم برای شنیدن این صدای نه چندان منظم و محکم. این عین خوشبختی است. قلب مادرت که بتپد، یعنی که خوشبختی.

مدت‌هاست فرصت یک دل سیر نگاه کردنش را نداشتم. کنارش دراز می‌کشم و دست‌زیر چانه می‌زنم و نگاهش می‌کنم. چشمانش گویا در خواب هم می‌خندد. انگار می‌داند نگاهش می‌کند و نمی‌خواهد حتی حالا هم با در هم کشیدن ابروهایش که نشان از دردناک بودن جای جای بدنش است غمناکم کند.

خوب می‌دانم درد دست و پا امانش را بریده اما یادم نمی‌آید خیلی ناله‌ای از او دیده یا شنیده باشم. نمی‌دانم چطور می‌تواند تحمل کند. این همه تنهایی. این همه درد و این همه بی‌توجهی را. ای دلم که روز را به امید شنیدن کلامی شب می‌کند اما آسمان که چادر سیاه بر سر می‌کند و یکی‌یکی مان به خانه می‌آیسم، فقط با خود خستگی می‌آوریم و ناله از نامردی‌های روزگار و اجحافی که در حقمان روا داشته. آنقدر می‌نالیم که به خواب می‌رویم. بی‌آنکه بدانیم او منتظر شنیدن چيست.

گاهی شنیده‌ام از زبانش که می‌گوید سنگ بیابان باشی مادر نباشی. پیش‌ترها موضع عمیسی برای این جمله می‌گرفتم. انگار با چشم‌هایم می‌گفتم که خب نکن اما حالا می‌فهمم که نمی‌تواند. حتی اگر بخواهد هم نمی‌تواند. نه او که حتی خود هم با همه این بدقلقی‌ها حتماً اگر روزی جای او بنشینم هم فرزندى در آغوش داشته باشم، بخواهم هم نمی‌توانم برایش نکنم. انگار یک نیروی



مضاعف است. یک معجزه که خدا فقط در قلب مادر نهاده؛ معجزه‌ای که نمی‌گذارد با تمام این چروک‌کهای که دست و صورتش را احاطه کرده و دردی که قلبش را می‌فشرد به زانو در آورد و همچنان سرپاست. آنقدر که نیرویش با هر طلوع آفتاب جان تازه‌ای به کالبدمان می‌دمد تا روزی جدید را آغاز کنیم و بتوانیم صبح را شب کنیم.

هیچ نمی‌خواهم. این جمله تکراری است که سال‌ها از او می‌شنوم. سال‌ها که وقتی می‌خواهم تحفه‌ای به مناسبت روزش بگیرم، در جواب سؤال چه می‌خواهی می‌شنوم. کوچک‌تر که بودم فکر می‌کردم چون از خالی بودن جیبم با خبر است این را می‌گوید. بزرگ‌تر که شدم تصور می‌کردم تعارف می‌کند و حرف دلش را نمی‌گوید اما حالا خوب می‌دانم هیچ نمی‌خواهد جز اینکه در کنارش باشیم؛ اینکه همه سال را درگیر روزمرگی‌های زندگی نباشیم و تنها یک روز در کل سال به یادش بیفتیم و بخواهیم با جعبه‌ای کادو بیچ شده مثلاًدینمان را ادا کنیم. حالا خوب می‌فهمم که فقط می‌خواهد برایش بنشینیم و دستش را با عشق در دست بگیریم، بیوسیمش؛ دستانش را که حالا وقتی در دست می‌گیرم لرزان بودنش را خوب می‌فهمم؛ همان لرزشی که هرگز در طول یک سال توجهم را به خودش جلب نکرده و حالا وقتی حسش می‌کنم شرمنده می‌شوم که باز هم سؤال تکراری‌ام را تکرار کنم در دستم آنچه را که می‌خواهد فریاد می‌زند و دیگر نیازی نیست چیزی از خواسته‌اش را به زبان بیاورد. او فقط ما را می‌خواهد. فقط خودمان را نه هیچ جعبه کادوییچ شده‌ای را. ای محبت‌مان را می‌خواهد؛ محبتی که یک سال دروغ می‌شود و یک روز آنچنان قلمبه می‌شود که می‌خواهیم زمین و زمان را به بدوزیم و باز هم این یک روز که می‌رود فروکش می‌کند تا سال دیگر؛ سال دیگری که نمی‌دانیم هست یا باید حسرتش را بخوریم!